



ابراهیم نبوی

انقلابیونی که انقلاب کردند و سفارت آمریکای عزیز را اشغال کردند و دانشگاه را تعطیل کردند و هشت سال جنگ راه انداختند از جلوی چشم محو شوند بلکه می خواستیم کاری بکنیم که همه شان به غلط گردن بیافتند و دیگر هیچ انقلابی نکنند. نه اینکه فکر کنی فقط می خواستیم آنها سر جای شان بنشینند دلم می خواست خودم هم مجازات بشوم.

و تو کاری کردی که در همین سال گذشته همه آنها را که در سال ۵۷ انقلاب کرده بودند برونزدان، همه آنها که سفارت آمریکا را گرفته بودند بیفتند انفرادی، همه آنها که دانشگاهها را تعطیل کرده بودند برونزدان،

همه آنها که در جنگ به عنوان سردار و بسیجی شرکت کرده بودند یا برونزدان یا حسابی در خیابان کتک بخوردند و بفهمند که دیگر چنین غلطی نباید بکنند

محمود جان،

نگو که من اینهمه کار برای جنبش دموکراسی ایران کردم و کسی قدر مرا ندانست. نه، اشتباه نکن، ما می فهمیم که تو چه خدمت بزرگی به ما کردی و آرزوهای ما را برآوردی، حالا ممکن است خودت عمدا این کارها را نکرده باشی و اصلا نفهمیده باشی که چه کارهای بزرگی کردی، اصلا مهم نیست. اگر یک دیوانه به آدم یک میلیارد تومان بدهد که از ارزش آن پول کم نمی شود و تو میلیاردها ثروت و سرمایه تاریخی به ما دادی.

محمود جان عزیز! مرا ببخش.

من و دوستانم را ببخش که قدر تو را ندانستیم و در این سالها به تو بلبیره گفتیم. ای خاک بر سر ما الهی جز جیگر بز نیم، تو در تمام این سالها داشتی خودت را فدای این ملت می کردی و همه به تو می گفتند کوتوله دروغگو، ولی تو دراز راستگو بودی. و ما بودیم که نمی فهمیدیم، مموتی! در همین پنج سال گذشته من و دوستانم و پسر خاله ها و دختر عموها و کلیه فامیل دور و نزدیک، که تا قبل از ظهور تو برای یک درس خواندن در فرانسه و آمریکا باید همه جای خود و خانواده را جر می دادند تا ده میلیون تومان پول جور کنند و به فرنگ بیایند و دانشمند بشوند از برکت تو همه شان مجانی به اروپا و آمریکا آمدند و این جماعتی که انگلیسی را در حد «ایت ایز بلک برد» مثل خودت بلد بودند حالا فرانسه و آلمانی و هلندی و انگلیسی و اسپانیایی و عربی و ترکی و همه زبانها را مثل بلبل های خارجی حرف می زنند. هر کدام شان حالا دارند جراحی مغز و اعصاب و مهندسی سازه و کامپیوتر و نجوم می خوانند و حتی نقاش ها و فیلمسازها و نویسندگان های مان هم دارند در بلاد کفر یاد می گیرند چیزی را که در ایران فکر می کردند بلدند.

محمود جان عزیز! مرا ببخش.

حالا می فهمم که در حقیقت این تو بودی که رهبر جنبش سبز بودی، نه میرحسین موسوی که تا بخواهد چیزش را به زبان بیاورد تو یک ساعت و نیم راجع به ممه و لولو سخنرانی کردی. این تو بودی که ممه را ملی کردی، این تو بودی که به مردم فهماندی هر موجود اهلی و غیر اهلی می تواند رئیس جمهور شود و لازم نیست حتما شعورش برسد. این تو بودی که ذخیره ارزی کشور را از بین بردی تا مردم مجبور شوند مثل اروپایی ها و آمریکایی ها مثل بعضی اهلی ها کار کنند و کسی بیخودی از کمک دولت استفاده نکند.

این تو بودی که میان مردم اتحاد ایجاد کردی و کاری کردی که هر کسی موجب بگیر دولت نیست، مخالف حکومت بشود و آدم خیالش راحت بشود که بالاخره کی به کی است. باور کن هیچ چیز دیگر نمی توانست این همه میان مردم اعتماد و اتحاد ایجاد کند و ما باید برای شعرها بگوئیم، حیف که قلدت بلند نیست که شعری در تشبیه قامتت به سرو بگویم، واقعا حیف.

محمود جان عزیز! مرا ببخش.

این تویی که کاری کردی هر زنی که تردید داشت حجاب خوب است یا بد، مطمئن شود که نباید حجاب بگذارد

**آقای احمدی نژاد،
مرا ببخش!**

محمود جان مرا ببخش.

پنج سال درباره تو اشتباه می کردم و تازه دارم پی می برم که چه اشتباهات عظیمی کردم. من توبه می کنم لطفا مرا ببخش. با همان بزرگی و رشادتی که در تو سراغ دارم، مرا ببخش و اجازه بده در رکاب، یا هر جای دیگری که خالی مانده بایستم و اوزیان تو باشم. من نفهمیدم تو چه کار بزرگی کردی.

محمود جان! مرا ببخش.

من بدون اینکه متوجه شده باشم، یکبار دیدم تو دقیقا همان کارهایی را داری می کنی که من سالها آرزو داشتم. یک کسی پیدا شود و بکند

من به عنوان یکی از دشمنان قسم خورده اسلام همواره آرزو داشتم روحانیت و مرجعیت و آخوندسالاری و حکومت دینی و تعصبات دینی از بین برود ولی خودم هرگز نتوانستم برای این مقصود کاری بکنم. ولی تو به تنهایی موفق شدی که مراجع را خانه نشین کنی، کاری که رضاشاه نتوانست بکند

تو موفق شدی ریشه روحانیت و آخوندها را تا ده متر زیر زمین بسوزانی تا جایی که هیچ روحانی جرأت نکند حرف بزند، و این کاری بود که محمد رضا پهلوی هم جرات نکرده بود، بکند

تو موفق شدی نه تنها تعصبات دینی را از بین ببری، بلکه کاری کردی که کلام مردم اعتقادات دینی شان را از دست بدهند و طبیعتا آدمی که اعتقاد نداشته باشد تعصب هم ندارد و این کاری بزرگ بود، حتی حسنی مبارک و انور سادات هم نتوانسته بودند چنین کاری بکنند

تو توانستی ریشه دین و شیعه را از بیخ بزنی و کار ما را کم کنی.

تو، توی باشکوه، توی بزرگ، توی عظیم، تو توانستی کاری بکنی که هیچ مسلمانی و هیچ روحانی جرأت نکند از دین خدا دفاع کند فقط چهار تاروحنای مانده اند مثل آقای خامنه ای و حمید رسائی و سالک و جنتی که همه شان را جمع بزنی دویست نفر هم نمی شوند و الحمدالله هیچ کدام شان سواد دینی ندارند تا با آن بتوانند دوباره مردم را مسلمان کنند

محمود تا تو همان کاری را کردی که مرحوم کسروی همیشه آرزویش را می کرد

تو اصل جنس بودی، نه فقط سناتوری، بلکه جنس درست و حسابی که یک لوله اش برای هزار نیازمند کافی است.

محمود جان! مرا ببخش.

من سالها آرزو می کردم ایران از شر این کشورهای اسلامی راحت شود، دوست داشتم ایران به آمریکا و اسرائیل نزدیک شود و در سطح جهان افتخارات بزرگی نصیب ما شود. باور کن بارها تلاش کردم تا به نفع آمریکا و اسرائیل کاری بکنم، یا علیه کشورهای اسلامی فعالیتی بکنم، اما فایده نداشت. اما تو، توی دیپلمات، توی استراتژیست، تو که همه چیز را از روز اول می دانستی، کاری کردی که نه تنها مردم ایران دست از کینه های شان علیه اسرائیل بردارند بلکه همه آنها را خیابان داد می زدند نه غزه نه لبنان جانم فدای ایران.

این تو بودی که موفق شدی راه آمریکا را باز کنی. تا ده سال قبل، اگر خاتمی از بیست کیلومتری اسرائیلی هاردمی شد، تکه بزرگش گوشش بود که احتمالا بعد از آن حادثه دیگر نمی شنید و اگر خاتمی با کسی مثل کلیتوتون احوالپرسی می کرد، کفن پوشان تمام تهران دودآلود را سفید می کردند، اما تو کاری کردی که از این پس هر رئیس جمهوری اگر هر سال نیویورک نرود، انگار حج واجب انجام نداده باشد. تو کاری کردی که هیچ رئیس جمهوری ایرانی جرأتش را نداشت، همین مهاجرانی یک بار در زندگی از «مناکره مستقیم» حرف زد، تا ده سال هر روز سنگ به شیشه خانه اش می خورد و یا سقف خانه روی سرش خراب می شد در حالی که تو در همین ماه گذشته حداقل بیست بار به اتماس می کنی که من با تو باید مذاکره مستقیم بکنم و همان کفن پوشان برایت تکبیر فرستادند. حالا اگر تو با آمریکا توافق کنی، هم من به آرزوی قلبی همیشگی ام می رسم و هم حزب الله جشن تکلیف خودش را بر گزار می کند بدون اینکه نه جام زهر دستش بگیرد و بیخودی دچار عذاب وجدان شود. تو کاری کردی که تمام کشورهای اسلامی که ما همیشه از آنها متنفر بودیم، با ایران دشمن خونی بشوند و تنها کشور اسلامی که با ما دوست مانده، همان ترکیه ای است که تنها کشور لائیک منطقه است. حالا می توانیم افسانه ایران و ترکیه و اسرائیل را در مقابل کشورهای مسلمان و عرب تصور کنیم.

محمود جان! مرا ببخش.

بخاطر اینکه سالها بود که دلم می خواست که نه فقط

**تکمله ای بر خاطرات اردشیر زاهدی (قسمت ۱۱)
چرا و چگونه بحرین از ایران جدا شد؟**



**بارزترین خصیصه اردشیر
آن بود که همه چیز را در
راستای قدرت
وسر بلندی «پادشاهش»
میخواست**

فرزندانش دوست میدارد و مورد عنایت خاصه اعلیحضرت نیز میباشد. اردشیر سری داشت تترس، زیرا از نوجوانی با خطر بزرگ شده بود او تقریبا بیست سال داشت که در جریان بیست و هشت مرداد در بزرگترین تالطم سیاست آنروز کشور افتاد و یکی از بازی کنندگان اصلی بود. به همین سبب شجاعت را فریضه زندگیش قرار داد. و بارزترین خصیصه این راجل سیاسی آن بود که همه چیز را در راستای قدرت و سر بلندی پادشاهش میخواست. و نمیتوانست تحمل کند که کسانی جز پناه شاه دوستی گام بردارند و همین روش روشن او برایش دوستان فراوانی فراهم آورد؛ و همچنین دشمنان قسم خورده ای که شاید هنوز هم با همان شدت و حدت از او نام میبرند. و با گذشت زمان طولانی به او با همان نظر و عقیده قدیم مینگردند. سفارت امریکا در گزارشی بوزارت خارجه اش در تاریخ دوازدهم فوریه ۱۳۵۷، به همدشست و هفت در باره روش (اردشیر زاهدی وزیر خارجه) مینویسد: او کارش را با یک روش کاملا جدیدی در وزارت خارجه شروع نموده که با سایر وزرای خارجه ایران تا آنروز یکی متفاوت است. او یک روح ورمق تازه ای به صاحب منصبان آن وزارتخانه میدمو فعالیت و اقدامات کار دیپلماتیک ایرانی کاملاً سریع شده. بطوریکه شعله پر زرق و برق عملیات و سرعت کارها بکلی جای تازه ای به وزارت خارجه بیروح و بیرونق سابق داده و از این حیث وزارت خارجه با سایر وزارتخانه های ایرانی بکلی تفاوت پیدا کرده.

گزارش مینویسد هنوز بیش از پنج هفته از تصدی وزیر خارجه جوان نمیکند که آثار یک خانه تکانی کامل بچشم میخورد. وزیر نه تنها تمام روزش در وزارت خارجه میگردد؛ بلکه بیشتر شب ها تا پیش از دو صبح در وزارتخانه بکار مشغول است و اغلب دیده میشود که اتومبیل متالیک رولز رویس وزارتی تاللمه صبح جلوی عمارت وزارتی ساکت و خاموش پارک شده و چراغ های عمارت وزارتی کاملاً روشن است و وزیر همچنان بکار مشغول میباشد.

بنا بر نوشته بسیاری از محققین؛ وزیر خارجه جدید هرگز زبان خاص دیپلماسی را بکار نمیدارد، بلکه با هر شخصیتی اعم از مقامات داخلی و یا خارجی در کمال صراحت و روشنی (پوست کنده) سخن میگویی و این امر به دقت بسیاری از محافظه کاران که عادت به سخن گفتن در لفافه دیپلماسی داشته اند اصلا خوش نمیاید، ولی وزیر خارجه جوان هرگز دست از روش (رک گویش) بر نمیدارد؛ زیرا معتقد است وقتی در زمینه ای حق با اوست پس باید صاف و روشن حرفش را بگوید و سالها هم روش زاهدی مورد بحث و گفتگوی محافل اجتماعی و سیاسی ایران بود.

یکی از شایعاتی که در این باب وارد زبانها بود آنست که: گویا یکی از مقامات بلند پایه وزارت خارجه از رفتن به مأموریتی فوری سر باز میزند که موجب عصبانیت آقای وزیر میشود. وقتی مدیر کل کارگرنی عدم اطاعت آن مقام بلند پایه را گزارش میکند آقای وزیر در حاشیه گزارش مینویسد اگر (این دیوث نمیرود دیوث دیگری را معین کنی)

اما نکته جالب این جاست که چگونگی خطاب آقای آقای وزیر مورد بحث و گفتگوی مقامات نبود بلکه غالباً به طرز نوشتن کلمه دیوث ایراد گرفتند و ایرادشان این بود که وزیر فارسی را خوب نمیدانند و کلمه (دیوث) را بجای نوشتن باث با س نوشته بوده)

درباره چگونگی روابط مصر و ایران

دکتر حسین شهید زاده که یکی از بلند پایگان وزارت خارجه بوده در کتاب ره آورد روزگار در صفحه سیصد هشت مینویسد: ممکن است قبول کنیم اردشیر زاهدی بخاطر آنکه داماد شاه بود و همچنین در وقایع بیست و هشت مرداد نقشی بر عهده داشت به وزارت و سفارت رسیده؛ اما! آنچنان نیست